

روایت شکستن حصر پاوه

روایت اول – آقای جمشید ایمانی

تعدادی از نیروهای بومی و حزب الهی منطقه را شناسایی و جذب و سازماندهی کرده و در کنار نیروهای سپاه گمارد و آنها را به پاوه منتقل کرد و در یک عملیات پارتیزانی به شکستن حصر پاوه کمک کرد. نیروهای همدانی توانستند نقاط حساس شهر را زیر آتش دشمن و با فداکاری به تصرف در آورند.

روایت دوم – حاج آقا محمدعلی همایونی

در جریان حصر پاوه و محاصره شدن شهید دکتر مصطفی چمران، امام خمینی (س) خطاب به دولت موقت جمله ای به این مضمون فرموده بودند که اگر شما کاری نمی کنید خودم بیایم تا حصر شکسته شود! آن زمان ما شبانه روز در سپاه مشغول به خدمت بوده و بنا به ضرورت، خانه و زندگی را رها کرده بودیم. در سپاه همدان غلغله ای بر پا شده بود. مردم می گفتند چرا به ما اسلحه نمی دهید؟ فکر می کردند آنجا پر از اسلحه است و ما در اختیارشان قرار نمی دهیم. آن شب خانم دباغ یک سری برنامه های درون شهری، ارتباط با تهران و... را بر عهده گرفتند. مسئولیتی هم که به من محول شد این بود که شبانه برای سرکشی به روستاها بروم. یادم هست ساعت دوازده شب بود که به «مهاجران» رفتم. وقتی به آنجا رسیدم مشاهده کردم نیروها با کامیون دارند به «مهاجران» برمی گردند؛ چرا که به نداشتن اسلحه معترض بودند. آنها را متوقف کرده، برایشان مفصلاً صحبت کردم که امشب را صبر کنید و فردا صبح به استانداری بروید! خود ما هم اسلحه نداریم و معترضیم! حتی ما، جلوتر از شما به استانداری خواهیم رفت تا تکلیفمان را روشن کنیم. شما فکر می کنید ما اسلحه داریم و پنهان کرده ایم آخر برای چه؟ به هر حال شما از شخص استاندار بخواهید از پادگان اسلحه گرفته، تحویل شما بدهد آن وقت ببینید ما پیشاپیش شما اسلحه به دوش حرکت می کنیم یا نه؟ حالا هم به قرارگاه بروید و صبح به استانداری بیایید! آنها هم این کار را کردند. پس از این جریان، تعدادی از اعضای سپاه به پاوه رفتند که از

کیفیت آنچه در آنجا گذشته، چندان خبر ندارم؛ چرا که من به علت مأموریتی که داشتم ماندم و به پاوه نرفتم، اما در جریان عملیاتی که در قروه انجام دادند، بودم.

بی تردید تاثیر سپاه همدان در رفع این غائله ها را نمی شود کتمان کرد که در آن مقطع زمانی، این نیروها تحت فرماندهی سر کار خانم مرضیه دباغ با درایت و فرماندهی بی نظیرشان در کمترین زمان و با حداقل تلفات، بهترین و مطلوب ترین نتیجه را گرفتند.

روایت سوم – جواد معطری

ما همچنان در استان همدان به عنوان سپاه پاسداران مشغول انجام فعالیت بودیم و در این مدت مقداری اسلحه و مهماتی که به دست مردم افتاده بود، جمع آوری کردیم و تا اندازه ای گروهکها را تار و مار کرده بودیم که خبر رسید، شهر پاوه به محاصره نیروهای گروهکهای ضد انقلاب افتاده است و نقاط حساس شهر و اطراف آن کاملاً در اختیار ضد انقلاب قرار گرفته است. علاوه بر آن شهید چمران با تعدادی از افرادش که برای آزادسازی شهر پاوه رفته بودند، در محاصره قرار گرفته اند. با فرمان حضرت امام (س) یک عده از روستاییان همدان خود را به مقر سپاه رسانده و خواستار اسلحه و مهمات شدند، ما هم در مقر سپاه همدان فقط تعداد محدودی اسلحه داشتیم و آنها هم مورد استفاده خود افراد بود، در نتیجه نمی توانستیم به آنها اسلحه ای واگذار کنیم و آنها فکر می کردند که ما در آنجا اسلحه انبار کرده ایم و با شعارهای تند خواستار تحویل اسلحه شده بودند؛ اما خانم دباغ آنها را آرام کردند و گفتند اسلحه نداریم که به شما بدهیم، ولی خودمان برای نجات پاوه به آنجا می رویم و اولین گروه هم که به یاری شهید چمران شتافت، سپاه همدان بود. پس از مدتی، من از سپاه جدا شده و در دادگاه انقلاب به عنوان سرپرست، مشغول انجام وظیفه شدم. در نتیجه از خانم دباغ هم دور شدم ولی گاهی به دادگاه می آمد و اطلاعاتی در اختیار ما قرار می داد و می گفت: چه کسانی باید دستگیر و چه کسانی باید آزاد شوند. به مرور رابطه ما کم شد و پس از آن شنیدم که خانم دباغ به تهران برگشته اند.